



درباره‌ی وضعیت پست مدرن

و برخی پیامدهای آن

بهن بازرگانی

پست مدرن و مدارا

امروزه در مقیاس جهانی، دارند این باور را در جان خسته‌ی ما می‌کارند که گویا عصر پست مدرن، عصر کاهش تضادها، عصر صلح، عصر مدارا و عصر آسان‌گیری است. در این نوشته، با این باور، چون یک آگاهی کاذب برخورد شده است. در فضای پست مدرن، مدارا نه ایجابی و حتمی، که امری است مربوط به احتمالات و درجه احتمال آن در «شمال» و «جنوب» به کلی متفاوت است و این تفاوت ممکن است به حد فاحش برسد. یعنی اگر گسترش فضای پست مدرن در «شمال» احتمال مدارا را افزایش می‌دهد و بالنسبه کفه صلح اجتماعی را در مقابل ستیز طبقاتی سنگین می‌کند، در «جنوب» با گستردن فضای پست مدرن، معلوم نیست چنان پی‌آمدهایی داشته باشد.

آگاهی کاذب مشابهی در مدرنیته شایع بود. از دکارت تا پیش از رومانتیک‌ها همسان‌انگاری دانش و فضیلت. به مفهوم افلاطونی آن، از باورهای رایج بود. مسلم فرض شده بود که دانشمند به اعتبار دانشی که با خود دارد، دارای فضیلت نیز می‌شود. یا کسب دانش، فضیلت را بر دانشمند تحمیل می‌کند. بر اساس این باور گوهر فضیلتی در دانش است که خواسته یا ناخواسته، انگ خود را بر دانشمند و آن چه

مدارا و فلسفی کردن آن و گرایش به مطلق کردن آن در غرب، سرپوشی است بر نگرانی از قدرت‌گیری دوباره‌ی فاشیسم؟ یا که تاکید بر مدارا امری است نشانه شناختی و قصد اصلی از ارائه‌ی آن، مرزبندی با مارکسیسم بوده است؟ در نظریه‌ی مارکسیستی، موتور محرک تاریخ، تضاد منافع طبقات اصلی اجتماع و مبارزه بین آن‌ها بود، اما در نیمه‌ی دوم قرن حاضر آن پیش‌بینی‌های نظری درباره‌ی تحول طبقات اصلی و نقش دگرگون‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر، دست کم در اروپا به بن‌بست رسیده بود. در این دوره تئورسین‌های مکاتب مختلف مارکسیستی و دانشگاهیان مارکسیست و نظریه‌پردازان موسوم به چپ جدید، تحت فشار واقعات جدید جامعه شناختی، آن چنان اغواچی در نظریه‌ی کلاسیک مارکسیستی اعمال کرده بودند که یادآور اغواچا سیستم بطلمیوس پیش از کوپرنیک بود. با اینهمه، مشکل نه در سطح فلسفی که در سطح نظریه‌های جامعه‌شناختی مارکسیستی منعکس بود. در محیط‌های روشنفکری و دانشگاهی اروپا تا دهه‌ی هفتاد، مارکسیسم گرایش مسلط بود و در این محیط‌ها، مارکسیسم به لحاظ فلسفی، رقیب در خور اعتنائی نداشت. ۱۹۶۸، سالی تعیین‌کننده بود. نقطه‌ی عطفی که ستیز طبقاتی را که تا آن زمان

او انجام می‌دهد باقی می‌گذارد. رومانتیک‌ها برای اولین بار این همسانی را نه در بعد تئوریک، که در بعد حسی آن به زیر سؤال بردند. زیرا رومانتیک‌ها برخاسته از گرایش مدرنیته نبودند. امروزه دیگر دانش و فضیلت را تنیده در هم نمی‌دانیم زیرا گرایشی که در آن دانش و فضیلت بهره‌ی برابر از زیبایی داشتند. امروزه غایب است.

البته در همان زمان نیز مردم این دوگانگی را حس می‌کردند. از یک سوی زیر فشار کیش ستایش خرد سعی داشتند به خود بباوراندند که دانش و فضیلت هم‌زاد هستند و از دیگر سوی در زندگی واقعی عدم تطابق آن دو را حس می‌کردند. مردم در ضرب‌المثل‌هایشان هوشیارتر از آنی هستند که در رویکردهای باورمند خویش می‌نمایند. این دوگانگی میان باورها و زندگی، مشخصه‌ی فضای جاودانگی است. فضایی که کیش ستایش خرد بشری از دستاوردهای آن است.

هم سنخ‌انگاشتن مدارا با فلسفه‌ی پست مدرن نیز اشتباه رایجی است که در ادبیات پست مدرن جا افتاده است. هیچ نظریه‌ی جدی فلسفی که ثابت کند مدارا را می‌توان از اصول نظری فلسفه‌ی پست مدرن، به فرض که چنین اصولی وجود داشته باشد، استنتاج کرد تاکنون ارائه نشده است. آیا تاکید بر

آستی ناپذیر می‌نمود، دگرگون کرد. از آن پس مدارا، کنکاش خستگی‌ناپذیر خود را برای یافتن یک هویت نظری آغاز کرد. با ظهور فلسفه‌ی پست مدرن و از همان اول، مدارا در همه‌ی وجوه آن، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و حتا زیبایی‌شناختی، از مبانی نظری پست مدرن معرفی شده است.

آیا نسبیّت ارزشی می‌تواند تکیه‌گاه نظری مدارا بشود؟

زیبایی‌شناسی پست مدرن، مبتنی بر فقدان سیستم ارزش‌های فرا فردی است. یعنی به هر چیزی از هر زاویه‌ای می‌توانیم نگاه کنیم و آن را زشت یا زیبا، نیک یا بد، خیر یا شر، خواستنی یا نخواستنی، یا آمیزه‌ای از دو یا همه‌ی این‌ها ببینیم و آن که زشت می‌بیند به اندازه‌ی آن که زیبا می‌بیند محقق است و این یک را بر آن دیگری برتری نیست. بوزش می‌خواهم و مایلم حرفم را پس بگیرم. در فضای پست مدرن، باید سعی کنیم عادت‌های به جای مانده از مدرنیته را، اگر دست کم موقتاً از فضای آن خارج شده‌ایم، کنار بگذاریم. قدر قدرتی واژه‌های حق و برابری و برادری و آزادی و صلح، که در فضای جاودانگی، بار ارزشی فرا فردی دارند، در فضای مدرنیته جا مانده است. در فضای پست مدرن حتا واژگان جنجالی چون مطلق و نسبی نیز، هیچ بار ارزشی فرا فردی ندارند و این از بنیادهای نظری پست مدرن است. یعنی نفی مطلق‌ها، اما نه به طور مطلق، بل که نفی مطلق‌ها به طور نسبی. زیرا دامنه‌ی گسترش داور، از محدوده‌ی فرد فراتر نمی‌رود. نمی‌تواند برود. آن سیلان منع‌ناپذیر سیستم ارزشی، ویژه‌ی فضای جاودانگی است. بی‌برده‌تر، پست مدرن حتا در نفی مطلق‌ها نیز بی‌تفاوت است. پست مدرن در مورد نسبیّت ارزشی نیز بی‌تفاوت است. و متفاوت بودن پست مدرن در این بی‌تفاوتی فلسفی است. بی‌تفاوتی در سطح فرا فردی. این فضایی است خنثا. این فضایی است که کافکا و بکت، در آن، پیش از آن که ما بگیریم، گریسته‌اند. و پارادوکس - مخالف‌خوانی - پست مدرن نیز در ناهمسازی بین انگیزه‌ی فیلسوفان پست مدرن و نتایج فلسفه‌ی آن‌ها است. در فوکو و دریدا، تعهد و جانبداری آن‌ها، گویی، ناساز با سراب گونه‌ی ارزش‌های انسانی، در فلسفه‌ای است که این دو بزرگوار از بنیان‌گذاران آن هستند.

در فضای پست مدرن حتا کانون ثقلی وجود ندارد که از آن، وحدت را برداری و در آن، کثرت را بنشانی. در این فضا، تا آنجا که به زیبایی‌شناسی مربوط است دیگر نمی‌توان در مقیاس فرا فردی چیزی را لزوماً پذیرفت یا رد کرد. هستی در این فضا، محدوده‌ی پیدایش و مرگ مظاهر وحدت و کثرت، به شیوه‌ای کثیرالوجه و در همان حال واحد و بی‌نظیر است. و تا سوء تفاهم نشده باید اضافه کنیم که کثرت‌گرایی

● **زیبایی‌شناسی پست مدرن، مبتنی بر فقدان سیستم ارزش‌های فرا فردی است. یعنی به هر چیزی از هر زاویه‌ای می‌توانیم نگاه کنیم و آن را زشت یا زیبا، نیک یا بد، خیر یا شر، خواستنی یا نخواستنی، یا آمیزه‌ای از دو یا همه‌ی این‌ها ببینیم و آن که زشت می‌بیند به اندازه‌ی آن که زیبا می‌بیند محقق است و این یک را بر آن دیگری برتری نیست.**

● **در وضعیت پست مدرن از هر ارزشی ارزش زدایی شده است. حتا از آزادی و فردیت. یعنی فردیت نیز فاقد ارزش فرا فردی است. یعنی فردیت فرد فاشیست برای فرد دموکرات محترم است. اما فردیت فرد دموکرات برای فرد فاشیست محترم نیست. از نظر فرد دموکرات یک فاشیست حقوقی برابر یک دموکرات دارد، اما از نظر فرد فاشیست یک دموکرات فاقد هرگونه حقی است. به جز حق فاشیست شدن. برای یک دموکرات مدارا نه تنها یک اصل که یک فضیلت است. برای یک فاشیست مدارا یک تاکتیک ناگزیر ناشی از ضعف است.**

پست مدرن آنگاه قابل رؤیت است که داور در فضای مدرنیته باشد. یعنی در جایی که وحدت در کانون و کثرت در حاشیه است. پس در پست مدرن جایی برای نسبی و جایی برای مطلق است. جایگاهی برای جاودانه و فرارگاهی برای میرا است. همه در کنار هم می‌نشینند یا با هم می‌جنگند بی‌آن که در آن سوی من ملاکی باشد که با تکیه بر آن بتوان گفت که این با آن برابر است، یا این یک بر آن دیگری برتری دارد، یا این باید با آن صلح کند، یا بر عکس این یکی باید با آن دیگری بستیزد. در فضای پست مدرن ارزش‌های فرا فردی وانهاده شده‌اند و کسی که وارد این فضا می‌شود با نگاهی متفاوت به امکانات و محدودیت‌های درونی و محیطی خویش می‌نگرد. این تفاوت در چیست؟ این نگرش نوین که با نگرش پیشین او متفاوت است چیست؟ این همان چیزی است که بر سر آن این همه سر و صدا به راه افتاده است.

گفتیم اساس پست مدرن مبتنی بر بی‌تفاوتی ارزشی در سطح کلی، بی‌تفاوتی ارزش‌های اخلاقی و به طور اخص بی‌تفاوتی ارزش‌های زیبایی‌شناختی است. پست مدرن وانهادن کثرت‌گرایی و وحدت‌گرایی است به حال خود. اما رابطه‌ی پست مدرن در سطح فردی با نسبیّت ارزشی چیست؟ اجازه بدهید به پرسش و پاسخ زیر گوش بدهیم:

س: به سؤال فوق چگونه می‌توان پاسخ داد؟

ج: وضعیت پست مدرن، به معنای بی‌تفاوتی ارزشی، هر نوع ارزشی، در سطح فرا فردی و در همان حال عدم تأکید بر ارزش‌گذاری فردی است. این به معنای آن است که مرکزیت مطلق داور نیز به محاق رفته است. این به معنای فردی شدن مرکز داور است. فردی شدن مرکز داور اخلاقی و زیبایی‌شناختی.

س: و در عین حال به معنای نسبیّت ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی است.

ج: خیر، فردی شدن ارزش‌ها به معنای نسبی شدن ارزش‌ها نیست. فردی شدن ارزش‌ها به معنای فردی شدن ارزش‌ها است.

س: وقتی که ملاک‌های ارزشی، فردی شد، یعنی ارزش‌های من همان قدر معتبر هستند که ارزش‌های تو. یعنی که ملاک‌های من هیچ‌گونه برتری نسبت به ملاک‌های تو ندارند و برعکس. یعنی من حق ندارم نظرم را به شما تحمیل کنم و برعکس. در وضعیت پست مدرن مطلق‌های مدرنیته نفی می‌شوند اما به جای آن‌ها مطلق‌های جدید نمی‌نشینند. نسبیّت جای مطلقیت را می‌گیرد. هیچ مطلق نمی‌ماند. آن چه می‌ماند نسبی‌ها و نسبیّت است. نسبیّت ارزشی به‌طور عام و نسبیّت اخلاق و نسبیّت زیبایی‌شناختی به‌طور خاص. در محدوده‌ی ذهن و حس آدمی همه چیز نسبی است و هیچ مطلق در کار نیست.

ج: با این تعبیر، مطلق که در وضعیت پست مدرن هم چنان مطلق و دست نخورده می ماند خود نسبیست است. این مطلق نوین است. بت جدید است. ارزش و زیبایی شناسی نوین در فضایی است که دارای چنان ویژگی ای است که گویا در آن هیچ ارزش فرا فردی باقی نمی ماند.

س: ببینید شما دارید مغلطه می کنید. شما مانند سوفسطائیان یونان بحث می کنید. مثل زنون استدلال می کنید. زنون می گفت که گذشتن از نقطه ی الف به نقطه ی ب امکان ناپذیر است. زیرا ابتدا باید به میانه ی آن دو نقطه برسید. اما به آن میانه نمی رسید زیرا باز باید به میانه ی میانه برسید، الی آخر و نتیجه می گرفت پس حرکتی در کار نیست حالا شما هم با همان روش می خواهید ثابت کنید نسبیست پست مدرن همان مطلقیت است.

ج: خوب دوست عزیز، حالا چه می خواهید بگویید، اگر ثابت کنید که من زنون هستم چه نفعی به حال شما دارد؟ آیا می توانید از این مخصصه ی نسبیست خارج بشوید؟

س: داشتم می گفتم که این مطلقیت نسبیست که شما روی آن تاکید می کنید، کاملاً انتزاعی است و واقعاً وجود ندارد. آن چه وجود دارد این نسبی ها است. مطلقیت نسبیست یک برداشت ذهنی و یک بازی کلامی است.

ج: شما درباره ی انتزاعی بودن مطلقیت نسبیست صحبت کردید.

س: خوب، من صحبت کردم و بر سر حرفم هستم.

ج: من حرف شما را تکرار می کنم: «در محدوده ی ذهن و حس آدمی همه چیز نسبی است و هیچ مطلق در کار نیست» و «این مطلقیت نسبیست | | کاملاً انتزاعی است و واقعاً وجود ندارد. آن چه وجود دارد این نسبی ها است.»

س: خوب، از این حرف ها چه نتیجه ای می خواهید بگیرید؟

ج: وقتی که شما می گویید «هیچ مطلق در کار نیست» از این فضایی که من هستم و شما هستید و او هست و هر یک به نوعی هست، خارج می شوید و وارد فضایی می شوید که به جای من و تو و او، «من» و «تو» و «او» به عنوان موجوداتی که موجودیت آن ها به سطح موجودیت واژه ی «فرد» تقلیل یافته است، وجود دارند. در این سطح، زبان تبدیل به کارخانه ای می شود که من و تو و او، را به صورت «فرد» هایی که در این کارخانه باز تولید شده اند، نام گذاری می کند. و چون این «فرد» ها کالای واحدی هستند، پس وضعیت نسبی آن ها نیز یکسان است. و به همین جهت شما به خودتان حق می دهید که اعلام کنید «هیچ مطلق در کار نیست» و به این حکم خود عمومیت می دهید. اگر در پست مدرن، من و تو و او

مراکز داوری باشیم، هر یک از ما محق است داوری خاص خود را بکنند. مثلاً من به مطلقیت ارزش های اخلاقی باور دارم و او به مطلقیت ارزش های مسیحی باور دارد و تو به مطلقیت نسبیست باور داری. چه کسی می خواهد درباره ی من و تو و او داوری بکند؟ در اینجا من و تو و او واقعی هستیم و نه «من» و «تو» و «او» که بتوانی احکام «منطقی» از آن ها بیرون بکشی.

س: به گمانم شما بحث را بیجان می کنید. ج: اجازه بدهید حرفم را تمام بکنم. در وضعیت پست مدرن از هر ارزشی ارزش زدایی شده است. حتا از آزادی و فردیت. یعنی فردیت نیز فاقد ارزش فرا فردی است. یعنی فردیت فرد فاشیست برای فرد دموکرات محترم است. اما فردیت فرد دموکرات برای فرد فاشیست محترم نیست. از نظر فرد دموکرات یک فاشیست حقوقی برابر یک دموکرات دارد، اما از نظر فرد فاشیست یک دموکرات فاقد هرگونه حقی است به جز حق فاشیست شدن. برای یک دموکرات مدارا نه تنها یک اصل که یک فضیلت است. برای یک فاشیست مدارا یک تاکتیک ناگزیر ناشی از ضعف است.

س: اتفاقاً جریانات نیمه ی اول قرن بیست عامل مؤثری در پیدایش وضعیت پست مدرن بوده است و درست به دلیل آن که پیرو ایسم الف و پیرو ایسم ب هر یک تمامی حق را و زیبایی را متجلی در ایسمی که هوادار آن بود می دید، و برعکس آن دیگری را که هوادار حق و زیبایی متفاوتی بود عین ناحق و زشتی می دید. سرانجام در کثرت تجارب جنگ و کشتارها و بگير و ببندها و افت و خیزها به این نتیجه رسیده اند که قرارداد کنند آن چه تو می پسندی، تو می پسندی و آن چه من می پسندم، من می پسندم. تو، آن جا، هستی، و من این جا هستم. آن چه تو، آن جا، می پسندی، آن جا، اکنون، هست، و آن چه من، این جا، می پسندم، این جا، اکنون، باشد. یا آن را که تو زیبا می بینی، تو زیبا می بینی. و آن را که من زشت می بینم، من زشت می بینم. و اگر می پذیرند هم این روا باشد، هم آن، هم تو دیده ی خویش برگویی، هم من دیده ی خویش بر بندم، و همه روا باشد، بنا به مصلحت زیستی بین آن ها است و نه چیزی ورای آن.

ج: من هم با این نتیجه گیری موافقم. اما با این توافق چیزی که در ابتدای نوشته آمده است بلامتکلیف می ماند.

س: تکلیف مدارا در «جنوب»؟

ج: آری، در مدرنیته تکلیف همه چیز روشن بود و بی آمدهای سیستم فلسفی، احکام غیر قابل تردید و لازم الاتباع بود. یعنی در آن فضا راه دیگری متصور نبود. مگر می شد در آن فضا باشی و از احکامی که مترتب بر سیستم اندیشگی دکارت یا کانت یا هگل بود، جز به بهای حاشیه نشین شدن،

سرپیچی؟ در فضای پست مدرن آن احکام منسجم و «منطقی» اندیشگی تبدیل به احتمالات می شود. س: یعنی اگر در کشورهای «شمال» احتمال کارکرد رضایت بخش مدارا دست کم در شرایط کنونی، بالا است، در کشورهای «جنوب» احتمال کارکرد رضایت بخش آن اندک است.

ج: آری اگر به تغییراتی که در حوزه ی اخلاقیات در کشورهای «جنوب» در حال رخ دادن است دقت کنیم شاید وحشت زده بشویم. اکنون وضع عوض شده است. قبلاً به طور سنتی، اختلاس و دزدی، زشت و بد بود. امروزه در حدی وسیع قبح اختلاس و دزدی ریخته است. اگر اختلاس بکنی و گیر نیفتی به تو به چشم آدم ز رنگ با IQ بالا نگاه می کنند. دزدی به معنی کیف زنی و از دیوار خانه مردم بالا رفتن هنوز هم بد و زشت است اما اگر در جزئیات این بدی و زشتی دقت کنیم می بینیم که کدهای اخلاقی به کلی عوض شده اند. این نوع دزدی به لحاظ طبقاتی بد است. یعنی چون مختص طبقات فرودست است زشت است. می دانیم که این نوع بدی در آن سیستم اخلاقی که مولود فضای جاودانگی است، نمی گنجد. زیرا در آن فضا وقتی که کاری اخلاقاً بد است، به طور مطلق بد است، غیر منتظره نیست که پی آمد خروج از مدار جاودانگی، فقر اخلاقی باشد. دست کم این یکی را بیش از یک سده پیش نیچه با سادی شیربراهه ای پیش بینی کرده بود.

حال اگر ثبات اقتصادی را که در «شمال» در حال حاضر ملحوظ در وضعیت پست مدرن است با انتقال این وضعیت به «جنوب» از دست بدهید، گسترش وضعیت پست مدرن در «جنوب» مقارن با عدم ثبات اقتصادی خواهد بود. در این شرایط احتمال زیادی وجود ندارد که پی آمد وضعیت پست مدرن، مدارا باشد. □

پانویس:

۱- بر واژه ی عصر تاکید نمی کنم، زیرا این واژه ای است که در ادبیات مدرنیته زیاد به کار می رود و نتیجه ی آن القای حس در زمانی در خواننده است و اتفاقاً این تاکید بر تاریخ مندی اکنون تبدیل به نقطه ی ضعف مدرنیته شده است. وقتی از ظهور عصر پست مدرن سخن می رود به طور ضمنی به معنای آن است که عصر مدرنیته به پایان آمده، یا در کار پایان یافتن است و اکنون داریم مثلاً طلابه های عصر پست مدرن را می بینیم. اتفاقاً از ویژگی های وضعیت پست مدرن ظهور و گسترش حس هم زمانی به جای حس در زمانی است.